

Comparative analysis of basic concepts in the theory of the social construction of resistance in Islamic governance and mainstream and critical theories of international relations

Mahdi Moghaddasi¹, Naser Jamalzadeh²

Abstract

This research aims to analyze the concept of resistance in international relations theories and explain its place in the Islamic governance model, seeking to provide a comprehensive framework for analyzing the internal strength of societies against the system of domination. With a descriptive-analytical approach and using library studies, this research first examines the genealogy of resistance in classical and modern schools such as realism, structuralism, post-structuralism, critical theory, and dependency, and then, using the "Social Construction of Resistance Theory," it examines the indigenous and Islamic dimensions of this concept. The main question of the research is what aspects do the basic concepts of resistance in the "Social Construction of Resistance" theory have in common and what are their differences with mainstream theories (realism, structuralism) and critical theories (Frankfurt, post-structuralism, and dependency)? The findings of the research show that classical schools of international relations define resistance only in terms of material dimensions, balance of power, or economic and discursive reactions, while the social construction theory of resistance, by introducing six pillars including foundationalism, structural integrity, participation, health, awareness, and balance, elevates resistance from a reactive behavior to an internal and sustainable approach to governance. In this model, power does not originate from hardware tools, but from the strength of social bonds and identity authenticity. Finally, the research concluded that in Islamic governance, resistance is not a tactical choice, but a structural necessity to transform threats into opportunities and achieve strategic independence. Accordingly, strengthening social health, public insight, and reliance on internal capacities is the main strategy for producing balance and awe in

1. Responsible author: PhD student in Political Science, Iranian Issues, Imam Sadeq University, Tehran, Iran. M.moghadasi@isu.ac.ir

2. Associate Professor, Faculty of Islamic Studies and Political Science, Department of Iranian Issues and Islamic Revolution Studies, Imam Sadeq University, Tehran, Iran. n.jamalzadeh@isu.ac.ir

the international system and is considered an exit from cycles of hegemonic dependence.

Keywords: Islamic governance, social construction of resistance, realism, structuralism, post-structuralism, critical, dependency

تحلیل تطبیقی مفاهیم اساسی در نظریه ساخت اجتماعی مقاومت در حکمرانی اسلامی و نظریه‌های جریان اصلی و انتقادی روابط بین‌الملل

مهدی مقدسی^۱، ناصر جمالزاده^۲

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۱۱/۱۷

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۱۲/۰۲

چکیده

این پژوهش با هدف واکاوی مفهوم مقاومت در نظریات روابط بین‌الملل و تبیین جایگاه آن در الگوی حکمرانی اسلامی، به دنبال ارائه چارچوبی جامع برای تحلیل استحکام درونی جوامع در برابر نظام سلطه است. این پژوهش با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای، ابتدا به تبارشناسی مقاومت در مکاتب کلاسیک و مدرن مانند واقع‌گرایی، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، نظریه انتقادی و وابستگی پرداخته، و سپس با استفاده از «نظریه ساخت اجتماعی مقاومت»، ابعاد بومی و اسلامی این مفهوم را واکاوی کرده است. سؤال اصلی پژوهش این است که مفاهیم اساسی مقاومت در نظریه «ساخت اجتماعی مقاومت» چه وجوه اشتراك و افتراقی با نظریه‌های جریان اصلی (واقع‌گرایی، ساختارگرایی) و نظریه‌های انتقادی (فرانکفورت، پساساخت‌گرایی و وابستگی) دارد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مکاتب کلاسیک روابط بین‌الملل، مقاومت را تنها در ابعاد مادی، موازنه قدرت یا واکنش‌های اقتصادی و گفتمانی تعریف می‌کنند، در حالی که نظریه ساخت اجتماعی مقاومت با معرفی ارکان شش‌گانه شامل مبنای، یکپارچگی ساختاری، مشارکت، سلامت، آگاهی و وزانت، مقاومت را از رفتاری واکنشی به رویکردی درونی و پایدار در حکمرانی ارتقا می‌دهد. در این الگو، قدرت نه از ابزارهای سخت‌افزاری، بلکه از استحکام پیوندهای اجتماعی و اصالت هویتی نشئت می‌گیرد. سرانجام، پژوهش به این نتیجه دست یافت که در حکمرانی اسلامی، مقاومت نه انتخاب تاکتیکی، بلکه ضرورتی ساختاری برای تبدیل تهدیدات به فرصت و دستیابی به استقلال راهبردی است. بر

۱. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران.

M.moghadasi@isu.ac.ir

۲. دانشیار دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، گروه مسائل ایران و مطالعات انقلاب اسلامی، دانشگاه امام صادق

n.jamalzadeh@isu.ac.ir

علیه‌السلام، تهران، ایران.

این اساس، تقویت سلامت اجتماعی، بصیرت عمومی و اتکاء به ظرفیت‌های درونی، راهبرد اصلی برای تولید وزانت و هیبت در نظام بین‌الملل است و خروج از چرخه‌های وابستگی هژمونیک به‌شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: حکمرانی اسلامی، ساخت اجتماعی مقاومت، واقع‌گرایی، ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی، انتقادی، وابستگی

مقدمه

در جهان معاصر، حکمرانی دیگر کنش صرفاً داخلی و محدود به مرزهای ملی نیست، بلکه در پیوندی گسست‌ناپذیر با هندسه قدرت و ساختارهای نظام بین‌الملل قرار دارد. «نظام سلطه» با تکیه بر ساختارهای سلسله‌مراتبی و بهره‌گیری از ابزارهای نوین هژمونی، تلاش می‌کند اراده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را بر تمامی کنشگران تحمیل کند. در این میان، نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل مانند «واقع‌گرایی»، مقاومت را تنها در قالب «موازنه قدرت مادی» و تلاشی برای بقای فیزیکی دولت‌ها در محیطی آنارشیک تعریف می‌کنند (اسماعیلی و همکاران، ۱۴۰۴: ۲۹). از سوی دیگر، نظریه‌پردازان «وابستگی» معتقدند نظام سرمایه‌داری جهانی به‌گونه‌ای طراحی شده است که ارزش افزوده به‌طور پیوسته از کشورهای پیرامون به مرکز منتقل می‌شود و رابطه استثمار دایمی را شکل می‌دهد که مانع توسعه واقعی کشورهای ضعیف می‌شود.

در تقابل با این فشار ساختاری، نظریه‌های انتقادی و پس‌اساخت‌گرا به دنبال «رهایی»^۱ و واسازی گفتمان‌های سلطه هستند؛ با این حال، تفاوت‌های بنیادینی میان رویکرد رهایی‌بخش غرب (مانند مکتب فرانکفورت) و اندیشه انقلاب اسلامی وجود دارد. در حالی که نظریه انتقادی بر نقد روبناهای فرهنگی تمرکز دارد، اندیشه انقلاب اسلامی مقاومت را به‌مثابه «راهبرد ضد سلطه» برای تغییر ساختارهای ظالمانه و تحقق عدالت الهی مطرح می‌کند (مرادی و هلال‌ات، ۱۴۰۱: ۱۳۱).

در چنین بستری، اتخاذ رویکرد «مقاومت» در حکمرانی اسلامی نه یک انتخاب اضطراری، بلکه ضرورتی ساختاری برای عبور از انقیاد است. افتخاری در نظریه «ساخت اجتماعی مقاومت» معتقد است که مقاومت فرایندی ایجابی است که از طریق افزایش «استحکام درونی» بازیگر محقق می‌شود. بر اساس این نظریه، هدف غایی مقاومت تنها خنثی‌سازی تهدید نیست، بلکه طی کردن سلسله‌مراتب اهدافی است که از تضعیف تهدید آغاز، و سرانجام به «تبدیل تهدید به فرصت» منجر می‌شود (افتخاری، ۱۳۹۹: ۱۵۰). این الگو از حکمرانی، با تکیه بر ارکان اجتماعی ایجاد چنان هیبت و جلال ساختاری است که بازیگر را در معادلات جهانی به مهره‌ای مؤثر تبدیل می‌کند و از وابستگی به قدرت‌های بیگانه بی‌نیاز می‌سازد.

ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که با وجود ادبیات گسترده در روابط بین‌الملل، بیشتر نظریه‌ها (مانند واقع‌گرایی یا ساختارگرایی)، مقاومت را از دیدگاهی مادی و در چارچوب بقای

فیزیکی تحلیل می‌کنند. در برابر، نظریه ساخت اجتماعی مقاومت با تکیه بر مفاهیمی چون «استحکام درونی» و «وزانت»، افقی جدید می‌گشاید که برای حکمرانی اسلامی در برابر تهاجمات همه‌جانبه (از تحریم‌های اقتصادی در نظریه وابستگی تا هژمونی فرهنگی در نظریه انتقادی) بسیار حیاتی است. تبیین علمی این تفاوت‌ها برای تولید ادبیات بومی در حوزه علوم سیاسی و ارائه الگویی کارآمد برای رویارویی با نظام سلطه، ضرورتی انکارناپذیر دارد.

اهمیت این پژوهش در گام نخست، به دلیل خلأ نظری در تبیین مفهوم مقاومت در ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل است. در حالی که نظریه‌های جریان اصلی مانند «واقع‌گرایی» و «ساختارگرایی»، مقاومت را تنها کنشی فیزیکی برای «بقا» در محیطی آنارشیک می‌دانند (اسماعیلی و همکاران، ۱۴۰۴: ۳۸-۳۰)، نظریه ساخت اجتماعی مقاومت، پنجره‌ای نو به سوی «قدرت معنایی» و «استحکام درونی» می‌گشاید. تبیین این تمایزات، به غنای ادبیات بومی در علوم سیاسی کمک می‌کند و اجازه می‌دهد تا مفاهیم قدسی و ارزشی مانند «عزت»، «وقار» و «ثقل» (افتخاری، ۱۳۹۹: ۲۲۹) در کنار مفاهیم مادی قدرت قرار گیرند.

سؤال اصلی پژوهش این است که مفاهیم اساسی مقاومت در نظریه «ساخت اجتماعی مقاومت» چه وجوه اشتراک و افتراقی با نظریه‌های جریان اصلی (واقع‌گرایی، ساختارگرایی) و نظریه‌های انتقادی (فرانکفورت، پساساخت‌گرایی و وابستگی) دارد؟

هدف اصلی این پژوهش واکاوی مفهوم مقاومت در نظریات روابط بین‌الملل و تبیین جایگاه آن در الگوی حکمرانی اسلامی، به دنبال ارائه چارچوبی جامع برای تحلیل استحکام درونی جوامع در برابر نظام سلطه است.

پیشینه پژوهش

جدول ۱. پیشینه پژوهش

ردیف	عنوان پژوهش	نویسنده	یافته‌ها
۱	بررسی تطبیقی مبانی فرا نظری، ایده‌ها و راهبردهای ضد سلطه در اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت، فصلنامه رهنمون انقلاب اسلامی، ۱۴۰۳	عبداله مرادی، عماد هالالت	یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو دیدگاه در نقد «نظام سلطه» و تلاش برای تغییر ساختارهای ظالمانه اشتراک دارند، اما تفاوت بنیادین آن‌ها در این است که انقلاب اسلامی مقاومت را پیوند میان

			«جامعه‌سازی الهی» و «عدالت‌خواهی» می‌داند، در حالی که مکتب فرانکفورت بر رهایی از هژمونی فرهنگی تمرکز دارد.
۲	بررسی تطبیقی مفاهیم اساسی در نظریه مقاومت و نظریه‌های واقع‌گرا، ساختارگرا و پسا ساختارگرا، نظریه‌پردازی راهبردی، ۱۴۰۴	مصطفی اسماعیلی، عبدالعظیم موسوی، مصطفی منتظری	مقاومت در فقه سیاسی شیعه، بر خلاف مکاتب امنیتی جهان که بر قدرت مادی تأکید می‌کنند، راهبردی فعالانه برای رویارویی با استثمار قدرت‌های سلطه طلب است.
۳	بررسی مفهوم رهایی‌بخشی از نظر امام خمینی (ره) و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، پژوهشنامه متین، ۱۳۹۶	ارسلان قربانی شیخ‌نشین، محمد محمودی کیا	این پژوهش در چارچوب روش‌شناسی توصیفی - تحلیلی و با اتخاذ دیدگاهی انتقادی، بر آن است تا مفهوم رهایی‌بخشی را در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل مورد واکاوی تطبیقی قرار دهد. در این راستا، مؤلفه‌های کلیدی مانند راهبرد حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، دگرترین نفی سلطه شرق و غرب، انگاره صدور انقلاب و نیز الگوی ارتقای قدرت از طریق خیزش‌های مردمی مورد تبیین قرار گرفته است.
۴	بررسی تطبیقی مؤلفه‌های اخلاقی نظریه انتقادی فرانکفورت با نظریه اسلامی، نشریه علمی - ترویجی اخلاق، ۱۳۹۵	سید مهدی یاراحمدیان، سید مهدی سلطانی رنانی	در این پژوهش افزون بر واکاوی بن‌مایه‌های اخلاقی در فلسفه مکتب فرانکفورت، به نقد و ارزیابی آن از دید آموزه‌های اسلامی مبادرت ورزیده است. نگارنده با شناسایی «فردگرایی افراطی»، «عقلانیت خودبنیاد» و «ماتریالیسم اجتماعی» به‌عنوان ارکان اخلاقی پارادایم فرانکفورت، این مؤلفه‌ها را بر اساس مبانی الهیاتی مورد چالش قرار داده است. سرانجام، این نوشتار با عبور از انگاره‌های مادی، به ترسیم سیمای «انسان الهی»

		می‌پردازد که هویت او بر عقلانیت پیوسته به ساحت وحی استوار است.
۵	نظریه مقاومت و نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، مخاطب، ۱۳۹۴	روح‌اله قادری کنگاوری
۶	نظریه مقاومت در اندیشه مشروطه‌خواهی جدید، پژوهش سیاست نظری، ۱۳۹۸	محمد رضا تاجیک، عارف مسعودی
۷	زبان سیاسی مقاومت اسلامی در سیاست بین‌الملل، فصلنامه پژوهش‌های بین‌الملل، ۱۳۹۰	زهره پوستین‌چی، ابراهیم متقی

1. Natural Rights

این پژوهش با عبور از رویکردهای سنتی، دو نوآوری محوری را دنبال می‌کند: در سطح نخست، با قرار دادن نظریه ساخت اجتماعی مقاومت در مجاورت رویکردهای گوناگون روابط بین‌الملل، به یک سنخ‌شناسی تطبیقی دست یافته است. در سطح دوم، این مطالعه با بازتعریف ماهیت مقاومت، آن را نه به مثابه ابزاری تدافعی در برابر فشارهای خارجی، بلکه به عنوان «رهیافت ایجابی در نظام حکمرانی» صورت‌بندی کرده است که این خود تغییری بنیادین در ادبیات این حوزه به شمار می‌رود.

روش پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش بر مبنای ماهیت، توصیفی - تحلیلی با رویکردی تطبیقی است و از حیث هدف، در زمره پژوهش‌های توسعه‌ای قرار می‌گیرد، چرا که در پی گسترش چارچوب‌های نظری موجود برای تبیین الگوی حکمرانی مقاومت‌محور است. این مطالعه در پی آن است تا ضمن استخراج مؤلفه‌های نظری مورد نیاز از متون بنیادین، چگونگی پیوند و تعامل میان آن‌ها را تبیین کند. در همین راستا، فرایند پژوهش در سه مرحله عملیاتی طراحی شده است؛ ابتدا با مطالعه عمیق منابع دست اول از جمله ساخت اجتماعی مقاومت و مبانی نظریات جریان اصلی و انتقادی، مؤلفه‌های کلیدی استخراج شد؛ سپس این مؤلفه‌ها در قالب شاخص‌هایی به منظور تحلیل تطبیقی به کار گرفته شد تا امکان سنجش همترازی یا تباین مفاهیمی چون «استحکام درونی» در برابر «موازنه قدرت مادی» و «رهایی‌بخشی» فراهم شود. گردآوری داده‌ها نیز به شیوه کیفی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای و اسنادی صورت پذیرفته است که شامل فیش‌برداری و تحلیل محتوای متون تخصصی در حوزه‌های روابط بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و اندیشه سیاسی است تا از این طریق، الگوی تبدیل تهدید به فرصت در حکمرانی اسلامی در تقابل با سازوکارهای نظام سلطه و ساختارهای وابستگی تبیین شود.

چارچوب مفهومی

مقاومت

«مقاومت» از نظر لغوی به مفهوم ایستادگی، برابری، تقابل، پافشاری و پایداری (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۴: ۲۱۳۰۲) و همچنین «دوام» و «استحکام» (معین، ۱۳۸۱: ۱۷۹۳) است. در واکاوی مفهومی مقاومت، این پدیده به مثابه یک «منظومه گفتمانی» مورد خوانش قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که مقاومت

مجموعه‌ای از دال‌ها است که در فرایند مفصل‌بندی، یک نظام معنایی منسجم را بازتولید می‌کنند. در این چارچوب گفتمانی، مؤلفه‌های شکل‌دهنده به محور مقاومت در دو سطح متمایز قابل‌سنجش است: نخست، دال‌های سلبی که بر پایه پدیده «غیریت‌سازی» مانند استبدادستیزی و نفی ساختارهای سلطه استوار است و دوم، دال‌های ایجابی که هویت بخش این جریان است و بر مفاهیم غایی همچون عدالت‌محوری، استقلال‌طلبی و تعالی معنوی دلالت دارد (اسماعیلی و همکاران، ۱۴۰۴: ۲۶). رهبر معظم انقلاب در تبیین هستی‌شناختی مفهوم مقاومت، بر برآمدن حقیقت اسلام در سده معاصر به‌عنوان پیشران جنبش‌های ضد سلطه تأکید می‌ورزند. ایشان با استناد به آموزه قرآنی «فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِم»، مقاومت را پیوندی ناگسستنی میان دو رکن «دعوت» و «پایداری» قلمداد می‌کنند. در این دیدگاه، مقاومت نه یک ایستایی صرف، بلکه حرکتی استمراری در مسیر حق است که هیچ مانعی قادر به ایجاد انصراف یا توقف در آن نیست (۱۳۹۸/۰۸/۱۴). بدین‌سان، ایشان اسلام را بن‌مایه بنیادین مقاومت علیه دوگانه استبداد - استکبار در هندسه قدرت جهانی معرفی می‌نمایند.

در این منظومه فکری، مقاومت واجد بار معنایی مثبت و ارزشمند است؛ چرا که این مفهوم منحصرراً بر «پایداری در طریق حق» دلالت دارد. بر این اساس، میان مقاومت و پافشاری بر مواضع ناصواب تمایزی بنیادین وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که تعصب بر «موضع باطل» را نمی‌توان در ذیل شمول مفهومی مقاومت قرار داد (منتظری و سلیمانان، ۱۴۰۱: ۹)، زیرا ماهیت مقاومت با حقانیت مسیر گره خورده است.

سلطه

مفهوم «سلطه» در ساحت لغت بر پدیده چیرگی و استیلا بر دیگری، به‌واسطه برخورداری از عامل برتری‌ساز دلالت دارد. در لسان قرآن کریم نیز این واژه و مشتقات آن، بیشتر در معنای قدرت و تسلط به‌کار رفته است (قرشی بنایی، ج ۳، ۱۳۰۷: ۲۹۰)؛ چنانکه راغب اصفهانی نیز جوهره سلطه را نوعی تمکن و اقتدار برخاسته از قهر و غلبه قلمداد می‌کند (راغب اصفهانی: ۴۲۰). در ادبیات سیاسی مغرب‌زمین، واژه «هژمونی» معادل دقیقی این مفهوم شناخته می‌شود که از اصطلاح یونانی «هگمونیا» به‌معنای سلطان یا سیطره بر غیر اخذ شده است. این واژه در نظام روابط بین‌الملل، توصیف‌گر نظم جهانی مبتنی بر کنترل و استیلای ساختاری است (Leonard, 2007: 148). از دید تاریخی، والرش‌تاین بر این باور است که نظام نوین جهانی، سه مقطع اعمال قدرت هژمونیک را تجربه کرده است: نخستین مرحله توسط امپراتوری‌های متحد در سده هفدهم، دومین مرحله به دست بریتانیا در

سده نوزدهم و سومین گام توسط امریکا از قرن بیستم تا دوران معاصر رقم خورده است (Knight, 2014: 6).

حکمرانی

واژه «حکمرانی»^۱ از ریشه یونانی Kybernan گرفته شده، که در لغت به معنای ناوبری و هدایت کشتی است (Lynn, 2010:1). این واژه از فعل Govern به معنای «حکومت کردن» مشتق شده، و با مفاهیمی همچون هدایت کردن، راهنمایی کردن، اعمال حاکمیت و سکانتداری هم معنا است. در فرهنگ‌های لغت انگلیسی، حکمرانی به عنوان «فعالیت یا فرایند سرپرستی یا حکومت کردن به منظور هدایت و نظارت بر یک چیز» تعریف شده است (مخدومی، ۱۴۰۴: ۲۰۰).

برای مفهوم «حکمرانی»، تعاریف گوناگون و گونه‌شناسی‌های گونه‌گونی ارائه شده است که هر یک از نگاهی ویژه به این پدیده پیچیده نگریسته‌اند. با این حال، با تلفیق دیدگاه‌های موجود می‌توان تعریفی نسبتاً جامع از حکمرانی به شرح زیر ارائه کرد:

«حکمرانی عبارت است از تمام فرایندها، نهادها و رویه‌هایی که طی آن حکومت کردن در میان طیفی از کنشگران اجتماعی، اعم از دولتی و غیر دولتی، شکل می‌گیرد و تحقق می‌یابد» (مخدومی، ۱۴۰۳: ۲۰۳). این فرایندها از طریق انواع سازوکارهای اعمال اقتدار (اعم از رسمی و غیر رسمی، قهری و اقناعی) و همچنین سازوکارهای تبعیت و پذیرش (از الزام قانونی تا توافق داوطلبانه) به اجرا در می‌آیند. در این چارچوب، کنشگران با بهره‌گیری از این سازوکارها تلاش می‌کنند تا هماهنگی‌های لازم را ایجاد، و تضادها را مدیریت کنند و سرانجام به اهداف از پیش تعیین شده یا مورد توافق جمعی نائل آیند. به بیان دیگر، حکمرانی چارچوبی فراگیر است که نشان می‌دهد چگونه جوامع، سازمان‌ها و نهادها، امور جمعی خود را در بستری از کنش‌های متقابل و پویا ساماندهی و هدایت می‌کنند.

نظریه واقع‌گرایی

در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی، هم‌زمان با آشکار شدن ناکارآمدی مکاتب کلاسیک، مفهوم «مقاومت» به عنوان مؤلفه‌ای کلیدی در تحلیل‌های سیاسی برجسته شد. میشل فوکو با بازتعریف این مفهوم، مقاومت را نه رفتار واکنشی صرف، بلکه جزء جدایی‌ناپذیر روابط قدرت و زمینه‌ساز دگرگونی‌های

ساختاری تحلیل کرد (فوکو، ۱۹۷۸: ۹۲). در همین دوران، بیداری جوامع مستعمره و بازگشت به ارزش‌های بومی و اسلامی، مقاومت را به‌مثابه راهبرد رویارویی با سلطه مطرح ساخت (ساید، ۱۹۷۸: ۲۴) که در این میان، پیروزی انقلاب اسلامی ایران با تبدیل مقاومت از پدیده‌ای اعتراضی به گفتمان نظام‌ساز و مدون‌کردن اصولی چون نفی سلطه و استقلال در اسناد بالادستی، به الگویی الهام‌بخش در نظام بین‌الملل بدل شد (هاردت و نگری، ۲۰۰۰: ۱۵).

از سوی دیگر، مکتب امنیتی واقع‌گرا بر مفاهیمی چون قدرت، دولت‌محوری و توازن قوا استوار است (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۵۳) و در ساختار آنارشیک جهانی، دولت‌ها را ناگزیر به اتکاء به توانمندی‌های خود برای بقا می‌بیند (والتز، ۱۹۷۹: ۷۸). این نگاه نئورئالیستی که ریشه در خودخواهی و منفعت‌طلبی دولت‌ها دارد، «معمای امنیت» را پدیده‌ای همیشگی می‌داند (تراختنبرگ، ۲۰۰۳: ۱۷۰). در رویکرد واقع‌گرایی، دولت تنها مرجع امنیت است (مورگنتاو، ۱۳۸۹: ۱۸) و بقای ملی چنان اولویتی دارد که بهره‌گیری از هر ابزاری، از جمله ائتلاف‌ها و اقدامات تهاجمی را برای پیشبرد منافع توجیه می‌کند (وات، ۱۹۸۷: ۴۵). همچنین مفهوم موازنه قوا در این مکتب، واکنشی طبیعی و ناگزیر برای جلوگیری از ایجاد هژمونی و حفظ استقلال در برابر قدرت‌های مسلط تلقی می‌شود (گیلپین، ۱۹۸۱: ۲۴۶).

واقع‌گرایان با رویکردی مادی، اخلاق سیاسی را به دوراندیشی و محاسبه دقیق تهدیدات کاهش می‌دهند (لامی، ۲۰۰۱: ۱۵۵) و مقاومت را در قالب اقدام عقلایی دولت برای حفظ منافع ملی تبیین می‌کنند؛ به‌طوری که در واقع‌گرایی تهاجمی، حداکثرسازی قدرت بازدارندگی ضرورتی عقلانی در محیط فاقد اقتدار مرکزی است (اسدی، ۱۳۸۹: ۴۰). این نگاه پیچیده که بر رقابت و تقابل دولت‌ها تأکید می‌کند، محیط بین‌الملل را فضایی آنارشستی می‌بیند که در آن خودخواهی و جستجوی بقا محور رفتارهای سیاسی است (مورگنتاو، ۱۳۸۹: ۳۱۵) و سیاست‌گذاران را به احتیاط در ارزیابی قدرت پیشنهاد می‌کند.

در برابر این دیدگاه بدبینانه، سنت لیبرالیسم بر ظرفیت همکاری، نقش نهادهای بین‌المللی و ارزش‌های مردم‌سالارانه در ایجاد صلح تأکید می‌ورزد (کیهان و نای، ۱۹۷۷: ۲۰۷). لیبرال‌ها نظام جهانی را بستری برای همکاری‌های متقابل از طریق نهادها و روابط اقتصادی درهم‌تنیده می‌دانند (راست و او نیل، ۲۰۰۱: ۶۵) و امنیت را در گرو گسترش مردم‌سالاری و حاکمیت قانون می‌بینند (فوکویاما، ۱۹۹۲: ۵۶). بر پایه نظریه صلح دموکراتیک، دولت‌های مردم‌سالار گرایش بیشتری به حل

مسالمت‌آمیز اختلافات دارند (دویل، ۱۹۸۳: ۱۲۲). در این چارچوب، مقاومت به مثابه کوشش برای تقویت ارزش‌های لیبرال و نهادهای مدنی در برابر نیروهای سلطه‌گر تعریف می‌شود که بر ابزارهای سیاسی و حمایت از جنبش‌های مدنی تأکید دارد (استلند، ۲۰۰۷: ۹۱۱). به عنوان مثال، در موضوع صنعت هسته‌ای ایران، رویکرد لیبرال به جای رویارویی مستقیم، بر شفافیت، پایبندی به معاهدات و استفاده از ظرفیت نهادهای حقوقی برای تضمین منافع ملی اصرار می‌ورزد؛ البته ضروری است این نکته یادآور شود که نظام سلطه از این شعارها و ابزارها تنها در راستای اهداف خود استفاده می‌کند و همواره حوادث جهان به‌ویژه در قضایای حمله رژیم صهیونیستی به غزه و حملات ائتلاف امریکایی - صهیونی به ایران گویای این است که نظام سلطه صرفاً این شعارها را پوسته‌ای برای اهداف و مقاصد سلطه‌جویانه خود قرار داده است.

مقاومت در اندیشه فوکو و انقلاب اسلامی ایران، از رفتاری واکنشی به گفتمانی نظام‌ساز تبدیل شد که نفی سلطه را در سطح بین‌المللی الهام‌بخش ساخت. واقع‌گرایی با تأکید بر آنارشی و خودیاری دولت‌ها، مقاومت را به کنش عقلایی برای بقا و موازنه قوا محدود می‌کند؛ تحلیلی که هرچند رقابت‌های ژئوپلیتیک را تبیین می‌کند، اما از درک تحولات هنجاری و کنشگران فروملی ناتوان است. لیبرالیسم نیز با محوریت همکاری نهادی، مقاومت را به مسیر اصلاح‌طلبی حقوقی هدایت می‌کند، اما تجربه تهاجم به غزه و تهدیدات علیه ایران نشان داد که نظام سلطه از شعارهای صلح و مردم‌سالاری تنها به عنوان نقابی برای پوشش اهداف سلطه‌جویانه خود بهره می‌گیرد.

ساختارگرایی

در کنار واقع‌گرایی، نظریات ساختارگرایی رادیکال با رویکردی انتقادی، پدیده جنبش‌های اسلامی را محصول روابط قدرت پنهان و ساختارهای مسلط نظام بین‌الملل می‌دانند (ریچاردز، ۲۰۰۸: ۹۵). از دید مارکسیستی، این جنبش‌ها واکنش طبیعی جوامع در برابر نظام سرمایه‌داری و پیامدهای استثمار آن است؛ به گونه‌ای که نظم ناعادلانه جهانی سبب شکل‌گیری جریان‌ات ضد هژمون به عنوان پاسخی در برابر نهادهای استثمارگر غربی شده است که هدفشان تضعیف اراده ملت‌های تحت ستم است (سویز، ۱۹۷۴: ۸۸).

تحلیل‌گران ساختارگرا با تمرکز بر شکاف شمال - جنوب، نابرابری‌های نهادینه در نظام بین‌الملل را عاملی می‌دانند که کشورهای غیر غربی را به حاشیه رانده، و آن‌ها را به سمت احیای هویت و

استقلال سوق داده است. اگرچه برخی با نگاهی تاریخی، ظهور این جنبش‌ها را به رقابت‌های دوران جنگ سرد و حمایت امریکا از گروه‌های ضد کمونیستی کاهش می‌دهند، اما این نگرش با نادیده گرفتن تنوع و پیچیدگی جنبش‌های مقاومت، به‌ویژه جریان‌های شیعی و محور مقاومت، از درک جامع پدیده باز می‌ماند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۴). بر این اساس، مقاومت کنونی پاسخی ضروری به نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که در پی تضمین تداوم استثمار هستند.

در این چارچوب، چالش‌های راهبردی مانند رویارویی در عرصه انرژی یا صنعت هسته‌ای، تنها درگیری بر سر منابع به‌شمار نمی‌آید، بلکه کوششی برای رهایی از وابستگی ساختاری و دستیابی به استقلال راهبردی در برابر نفوذ غرب تلقی می‌شود. این رویکرد، مقاومت را از کنش سیاسی صرف به نبردی برای خروج از دایره امنیتی و اقتصادی تحمیل‌شده توسط قدرت‌های بزرگ ارتقا می‌دهد. دیدگاه ساختارگرای رادیکال، جنبش‌های اسلامی را نه پدیده‌ایی خودجوش و مقطعی، بلکه واکنشی ساختاری به روابط سلطه و استثمار نظام سرمایه‌داری جهانی می‌داند. از این دید، نابرابری‌های نهادینه در نظم بین‌الملل و عملکرد نهادهای استثمارگری چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، جوامع غیر غربی را به حاشیه رانده، و آنان را به سمت احیای هویت و مقاومت در برابر سلطه سوق داده است. این رویکرد با عبور از تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه‌ای که مقاومت را به رقابت‌های جنگ سرد فرو می‌کاهند، بر تنوع و پیچیدگی جنبش‌های ضدهژمون، به ویژه جریان‌های شیعی و محور مقاومت تأکید می‌ورزد. در این چارچوب، چالش‌هایی مانند رویارویی در عرصه انرژی یا صنعت هسته‌ای، فراتر از کشمکش بر سر منابع، به‌مثابه نبردی راهبردی برای گسست از وابستگی ساختاری و دستیابی به استقلال در برابر نظام سلطه معنا می‌یابد.

پساساختارگرایی

رهیافت پسасاختارگرایی با دو شاخه عمده معناگرایی و هویت‌گرایی، نسبت به شناخت عینی پدیده‌ها با روش‌های متعارف بدبین است و تأکید می‌کند که هیچ شناختی مستقل از زمینه و بستر تاریخی - فرهنگی وجود ندارد (اسماعیلی، ۱۴۰۴: ۳۸). از این دید، پدیده‌های اجتماعی موجوداتی مجزا و ثابت نیستند، بلکه در بسترهای خاص تاریخی تکوین یافته، و تفسیر آن‌ها عمیقاً به زبان و ابزارهای شناختی وابسته است (مسعودی، ۱۳۹۵: ۲۲۰). در واقع، شناخت انسانی، فرایندی اجتماعی

است که مفاهیمی همچون گفت‌وگو، بازتابی و سیاست هویت را در برابر رویکردهای ساختارگرایانه مطرح می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۵۱-۵۲).

در این میان، میشل فوکو با تمرکز بر مفاهیم «قدرت» و «مقاومت»، انقلاب اسلامی ایران را به مثابه جنبش اعتراضی موفق در سقوط نظام مستبد تحلیل می‌کند (نوابخش و کریمی، ۱۳۸۸: ۵۵-۵۶). از دیدگاه او، قدرت نه در نقطه‌ای متمرکز، بلکه در شبکه‌ای گسترده جاری است و هر حرکت اعتراضی، فارغ از ماهیت حق یا باطل آن، جلوه‌ای از مقاومت است که قدرت مستقر را به چالش می‌کشد (حسین‌زاده راد، ۱۳۸۸: ۱۶۷).

همزمان، رهیافت هویت‌گرا یا سازه‌انگاری با تأکید بر ساختارهای اجتماعی به عنوان ارکان سیاست بین‌الملل، بر این باور است که می‌توان با تغییر در انگاره‌ها و هنجارها به بهبود امنیت اندیشید (داودی، ۱۳۹۱: ۳۳). سازه‌انگاری با تمرکز بر مؤلفه‌هایی چون هنجارها، رویه‌های اجتماعی و برداشت‌های مشترک، به تبیین چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها می‌پردازد (اسماعیلی، ۱۴۰۴: ۴۱). جالب توجه است که برخی اندیشمندان، ظهور و تولد رویکرد سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل را متأثر از پیروزی انقلاب اسلامی و تبلور اندیشه مقاومت می‌دانند (پوستین‌چی و متقی، ۱۳۹۰: ۱۰۶). سرانجام، سازه‌انگاری با وارد کردن مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگ و باورهای اصولی به حوزه راهبرد، هویت‌کنشگران را قوام می‌بخشد (عباسی و محمودزاده، ۱۴۰۱: ۳۷). بر این اساس، مقاومت تنها به جوامع اسلامی منحصر نیست، بلکه واکنشی اجتماعی در برابر نابرابری‌ها است که ارزش‌هایی همچون استقلال‌طلبی، ظلم‌ستیزی و عزت جامعه را برای رویارویی با تهدیدات در کنار هم قرار می‌دهد.

مکتب انتقادی

در دانش روابط بین‌الملل، طیف گسترده‌ای از نظریه‌ها هست که با عبور از اثبات‌گرایی و نقد خرد عصر روشنگری، به واکاوی ماهیت سلطه در مناسبات انسانی می‌پردازند. این نظریات بیشتر بر چشم‌اندازهای معنماحور تأکید می‌کنند و در تلاش هستند تا مسیری برای خروج از سیطره قدرت‌های حاکم بیابند (ابراهیمی‌فر و منوری، ۱۳۹۱: ۹). نقد وضع موجود و ترسیم بدیل‌های گوناگون برای آینده، اصلی‌ترین نقطه اشتراک میان مکتب فرانکفورت و مبانی نظری انقلاب اسلامی به‌شمار می‌رود (مرادی و هلال‌ات، ۱۴۰۳: ۱۲۴). مکتب فرانکفورت با نقد جدی مدرنیسم و نفی رویکرد اثبات‌گرایی

که واقعیت را امری صلب و از پیش تعیین شده می‌داند، هستی‌شناسی خود را بر پایه زمینه‌گرایی و تاریخ‌مندی پدیده‌ها بنا نهاده است. از این دید، واقعیت‌های تاریخی نه پدیده‌هایی طبیعی و تغییرناپذیر، بلکه محصولی برساخته از تلاقی عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در طول زمان است (کوبا و لینکلن، ۱۹۹۴: ۱۱۰).

نظریه انتقادی در تبیین نظام بین‌الملل، آن را یک برساخت تاریخی می‌داند و مفهوم «هژمونی» را برای درک بهتر این فضا طرح می‌کند. هژمون در این دیدگاه با امپراتوری‌های سنتی تفاوت دارد که به دنبال توسعه سرزمینی بودند؛ هژمون کسی است که نظم اجتماعی و انگاره‌های مطلوب خود را بر دیگران قالب می‌کند و آن‌ها را به عنوان هنجارهایی مورد قبول عام جلوه می‌دهد؛ بنابراین، هژمونی بیش از هر چیز دارای ابعاد فرهنگی و ایدئولوژیک است (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۲۳۲). در این راستا، سازوکارهایی مانند تجارت آزاد و بین‌المللی کردن دولت‌ها، ابزارهایی برای حفظ و بازتولید این سلطه هژمونیک به شمار می‌روند (گیل، ۱۳۸۵: ۲۳۵).

نظم مطلوبی که این نظریه ترسیم می‌کند، بازگشت به اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل با ویژگی‌هایی چون عدالت‌خواهی، احترام به تنوع و کاهش نابرابری‌های جهانی است (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۲۳۹). از آنجا که هدف غایی نظریه انتقادی «رهایی‌بخشی» است، ایجاد قرائت‌های گوناگون در سیاست و بازگرداندن امکان تغییر به محیط بین‌الملل، اساسی‌ترین کنش این مکتب به شمار می‌رود (فریرا، ۲۰۱۸: ۳؛ درودی و صلواتی، ۱۳۹۳: ۳۰). راه حل پیشنهادی برای دستیابی به این هدف، نه براندازی خشونت‌آمیز، بلکه گفتگو در فضایی باز، عقلانی و بدون اجبار است که می‌تواند به احیای جامعه اخلاقی منجر شود (فریرا، ۲۰۱۸: ۳؛ مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۲۴۳).

نظریه پردازان انتقادی، تحول شناختی را کلیدی‌ترین ابزار برای آزادسازی بشر از ساختارهای ظالمانه می‌دانند و بر ترویج گفتگوی عمومی به عنوان کارآمدترین راهکار تأکید می‌کنند. در مجموع، کنش‌های راهبردی این نظریه شامل بازاندیشی در علم جدید، مشروعیت‌زدایی از سلطه، تکررگرایی و تشکیل بلوک‌های ضد هژمون است. این رویکرد با ترویج ضرورت عدالت و مردم‌سالاری بین‌المللی، به دنبال استقرار نظامی است که در آن جامعه بین‌الملل بر پایه ارزش‌های اخلاقی مورد اجماع و منافع مشترک قوام یابد (مرادی و هلال‌ات، ۱۴۰۳: ۱۴۷).

نظریه انتقادی با نفی اثبات‌گرایی و تأکید بر زمینه‌مندی تاریخی پدیده‌ها، نظام بین‌الملل را برساخته سلطه هژمونیک می‌داند که از رهگذر ابزارهای فرهنگی و ایدئولوژیک، نظم مطلوب خود را به عنوان

هنجارهای عام تثبیت می‌کند. این رویکرد با هدف رهایی‌بخشی، گفتگوی عقلانی و بازاندیشی در علم جدید را اصلی‌ترین مسیر برای مشروعیت‌زدایی از سلطه و احیای اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل معرفی می‌کند. اشتراک مکتب فرانکفورت با مبانی نظری انقلاب اسلامی در نقد وضع موجود و ترسیم بدیل‌های اخلاق‌محور، افق‌های نوینی را برای کنش‌های ضد هژمونیک می‌گشاید. در این چارچوب، تحول‌شناختی، تکثرگرایی و تشکیل بلوک‌های مقاومت، راهبردهایی برای استقرار نظامی عادلانه‌تر مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی مورد اجماع و منافع مشترک جهانی تلقی می‌شوند.

وابستگی

نظریه وابستگی به‌عنوان مکتبی پیشرو در تبیین علل توسعه‌نیافتگی، بر این فرض بنیادین استوار است که نظام سرمایه‌داری جهانی ساختاری سلسله‌مراتبی و قطبی دارد که در آن ثروت از پیرامون به مرکز منتقل می‌شود (سونتاگ، ۲۰۰۱: ۳۵۱؛ سمیر امین، ۱۹۷۶: ۵۵). این نظریه چهار فرض اساسی را دنبال می‌کند: نخست، ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی به‌عنوان صادرکننده مواد خام و مصرف‌کننده محصولات صنعتی؛ دوم، تداوم این تقسیم کار توسط قدرت‌های توسعه‌یافته؛ سوم، انحراف اقتصاد داخلی جهان سوم به‌دلیل این ادغام ناپایدار؛ چهارم، سرایت عوارض این معضل به قلمروهای اجتماعی و سیاسی (آبرکرامبی، ۱۳۶۷: ۱۱۲). آندره گوندر فرانک در تحلیل این پدیده، توسعه‌نیافتگی را محصول رابطه زنجیروار «متروپل - اقمار» می‌داند که در آن اقتصاد کشورهای فقیر به شکلی ساختاری به کشورهای ثروتمند وابسته شده است (نصیری، ۱۳۸۰: ۳۲).

نظام سلطه از طریق سه سازوکار استثمار اقتصادی، وابستگی فناورانه و مالی و چیرگی ایدئولوژیک بر منابع دیگر کشورها چنگ می‌اندازد. در این میان، مبادله نابرابر نقشی محوری دارد؛ به‌گونه‌ای که قیمت مواد صادراتی پیرامون به‌طور مصنوعی پایین نگه داشته می‌شود و قیمت فناوری‌های وارداتی مرکز بالا باقی می‌ماند. مقاومت اقتصادی در این چارچوب شامل کوشش برای ملی‌سازی منابع و ایجاد صنایع ملی به‌منظور شکستن این وابستگی است. افزون بر این، کمبود دانش فنی سبب می‌شود کشورهای پیرامون همواره به وام‌ها و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی وابسته بمانند که این امر به نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قدرت کنترل بر سیاست‌های داخلی را می‌بخشد (وولف، ۱۹۷۹: ۱۲۵). مقاومت سیاسی - اقتصادی در برابر این نهادها، شکلی از رویارویی با سلطه خارجی برای دستیابی به توسعه بومی و خودکفایی است.

در ساحت فرهنگی نیز، سلطه با ترویج ایدئولوژی هژمونیک مصرف‌گرایی غربی، الگوهای توسعه مرکز را مشروع جلوه می‌دهد که مقاومت در برابر آن بیشتر به‌صورت احیای هویت ملی و اسلامی و بازگشت به ارزش‌های بومی تجلی می‌یابد. اگرچه جهانی‌شدن نتوانسته است قدرت اقتصادی را به‌سمت کشورهای فقیر سوق دهد، اما راهبرد «جایگزینی واردات» به‌عنوان راهکاری کلیدی برای قطع چرخه وابستگی پیشنهاد می‌شود. این رویکرد بر محدودکردن واردات کالاهای مصرفی از طریق تعرفه‌های زیاد و تمرکز بر واردات کالاهای سرمایه‌ای به‌منظور تقویت زیرساخت‌های تولید داخلی تأکید می‌کند. گوندر فرانک معتقد است در ذات سلسله‌مراتب سرمایه‌داری، توسعه واقعی برای کشورهای ضعیف به‌دلیل انتقال پیوسته ارزش افزوده به مرکز حاصل نمی‌شود. هرچند تحلیل‌گرانی چون بیل وارن با نگاهی متفاوت معتقدند وضعیت فعلی از حالت استعماری گذشته فاصله گرفته است و بسیاری از کشورهای جهان سوم در حال حرکت به سوی استقلال اقتصادی هستند؛ مسیری که نظام سلطه دیگر توانایی سد کردن کامل آن را ندارد.

نظریه ساخت اجتماعی مقاومت

نظریه ساخت اجتماعی مقاومت یکی از رهیافت‌های بدیع و تحلیلی در مطالعات دفاعی و علوم سیاسی است که توسط دکتر اصغر افتخاری تدوین و تبیین شده است. این نظریه با عبور از نگاه‌های تنها نظامی یا سیاسی به مقاومت، آن را به‌مثابه فرایند درونی و ساختاری در بطن جامعه تعریف می‌کند. در این رویکرد، توانمندی یک بازیگر برای ایستادگی در برابر فشارهای خارجی، متغیری وابسته به میزان استحکام و قوت درونی آن جامعه انگاشته می‌شود (افتخاری، ۱۳۹۹: ۱۴۹).

هدف غایی مقاومت در این چارچوب، ارتقای گام‌به‌گام توانمندی‌های داخلی است تا بازیگر بتواند در چهار سطح با تهدید روبه‌رو شود: ابتدا در سطح تضعیف تهدید، با تقویت بنیه درونی، کارایی مهاجم بی‌اثر می‌شود. در سطح دوم یعنی خنثی‌سازی، موازنه قوا برقرار می‌شود و تأثیرات زیانبار تهدید زدوده می‌شود. در گام سوم یا کنترل تهدید، بازیگر با به‌دست آوردن توانی فراتر از منبع تهدید، از آن برای اهداف راهبردی خود بهره‌برداری می‌کند و سرانجام در بالاترین سطح که تبدیل تهدید به فرصت است، غلبه کامل محقق شده و تهدید به بستری برای کسب منافع حداکثری بدل می‌شود (افتخاری، ۱۳۹۹: ۱۵۰).

نظریه ساخت اجتماعی مقاومت، شش رکن اصلی را برای سنجش و افزایش استحکام درونی جامعه تعریف می‌کند که حفظ و تقویت آن‌ها، توانایی جامعه برای پایداری در برابر فشار را تضمین می‌کند.

۱. مبنای مبنای

مبنای به معنای پی‌ریزی شالوده‌ای مستحکم برای فرد یا جامعه تحت فشار است تا با اتکاء به ظرفیت‌های آن، توان ایستادگی در برابر تهدیدات را به‌دست آورد. در آموزه‌های قرآنی، دو الگوی محوری برای این رکن تبیین شده است: «اتکاء» و «ثبات».

اتکاء: این اصل دارای دلالتی سلبی (پرهیز از وابستگی به بیگانگان در امور حیاتی) و دلالتی ایجابی (اعتماد به توانمندی‌های داخلی و خودکفایی راهبردی) است. در آموزه‌های اسلامی نیز بر نفی تکیه بر ستمگران تأکید فراوان شده است (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۳۸). در الگوی اتکاء، سه اصل مقاومتی نهفته است؛ نخستین اصل «رد (بازگرداندن)» است که به درک ماهیت فشار دشمن و ارجاع آن به مراجع مدیریتی برای خنثی‌سازی اشاره می‌کند. اصل دوم «حمایت» است که طی آن واکنشی فعال در دو وجه «ایجابی» (ایجاد امید و انگیزه) و «سلبی» (ایجاد خوف الهی و انذار) بروز می‌یابد. در وجه سلبی، «خوف از پروردگار» بر «ترس از دشمن» غلبه می‌کند و انرژی لازم را برای تحمل سختی‌ها فراهم می‌آورد. رکن به‌عنوان اصل آخر نیز عبارت است از تمایل به سمت ارکان مستحکم قدرت، که این اصل شامل «اعمال قدرت» و «اتکاء بر ایستادگی» در برابر خواسته‌های نامشروع دشمن است.

ثبات: به معنای استقامت و راستی در مسیر است تا پیکره جامعه دچار تزلزل نشود. اهمیت ثبات در این است که صرف داشتن مبانی محکم کافی نیست، بلکه جامعه باید در برابر لغزش‌ها مقاوم باشد. واژگانی مانند «قرار (استقرار در محل معین)» و «وَتَد (میخ‌کوبی و تثبیت)» در ادبیات راهبردی، نشان‌دهنده استقرار محکم و نفوذناپذیری جامعه در برابر تکانه‌ها است (حسینی، ۱۳۸۲: ۸).

۲. یکپارچگی ساختاری

یکپارچگی ساختاری به معنای شکل‌گیری شبکه‌ای منسجم از ارتباطات اجتماعی است که میان اجزای گوناگون جامعه پیوند برقرار می‌کند. اهمیت بنیادین این ویژگی در آن است که با توزیع هوشمندانه فشارهای بیرونی در تمام بدنه جامعه، کل سامانه را در فرایند ایستادگی مشارکت می‌دهد. برای دستیابی به این استحکام ساختاری، چهار سازوکار اصلی تعریف می‌شود.

۱. چینش: این مفهوم به چگونگی قرارگیری و سازماندهی عناصر اجتماعی اشاره می‌کند. مدیریت صحیح روابط میان گروه‌ها و افراد، به خلق «جامعه‌ای مرصوص» یا بنیانی سربی منجر می‌شود که در آن ارتباطات دقیق، ضریب مقاومت ملی را به شکل چشم‌گیری ارتقا می‌دهد.
۲. تراکم: این روش، عمومی‌ترین راهبرد برای افزایش نفوذناپذیری جامعه است. در این سازوکار، با نزدیک کردن عناصر به یکدیگر و افزایش تعداد آن‌ها در نقاط کلیدی، امکان نفوذ دشمن به حداقل می‌رسد. تراکم افزون بر تقویت پشتیبانی از بخش‌های تحت فشار، توان جایگزینی سریع نیروهای آسیب‌دیده را فراهم، و پایداری جامعه در نبردهای فرسایشی را تضمین می‌کند.
۳. تداخل: این سازوکار فراتر از نزدیکی فیزیکی، بر پیوندهای درونی و ادغام عناصر تأکید می‌کند. تداخل در دو سطح بروز می‌یابد: نخست تداخل ساده، که در قالب همکاری‌های مقطعی و فیزیکی (مانند ترکیب شدن نیروها) نمایان می‌شود. دوم تداخل پیچیده، که به معنای ادغام اجتماعی عمیق و تحول فرهنگی (مانند ذوب شدن در آرمان‌های مشترک) است. تداخل‌های پیچیده به دلیل ماهیت هویت‌ساز، ارزش مقاومتی بسیار زیادی نسبت به تداخل‌های ساده دارد.
۴. بافتار: بافتار ساختاری ترکیبی است که بدون تغییر در ماهیت اصلی عناصر، تنها از طریق تنظیم دوباره نوع ارتباط میان آن‌ها، سازه‌ای جدید خلق می‌کند. ویژگی منحصر به فرد بافتار این است که توان مقاومت کل سامانه ایجادشده، به مراتب بیشتر از مجموع توان تک‌تک اعضای آن به صورت انفرادی است.

۳. مشارکت

- مشارکت، تجلی عملی مدیریت روابط اجتماعی است که بر نقش‌آفرینی فعال تمام عناصر جامعه در فرایند ایستادگی تأکید می‌کند. زیربنای این مفهوم، «تقسیم کارکردی نقش‌ها» است؛ به گونه‌ای که هر بخش از جامعه با پذیرش مسئولیت‌های تخصصی، ظرفیت کلی و تاب‌آوری ملی را ارتقا دهد. برای تأثیرگذاری حداکثری مشارکت در توان مقاومتی، سه ملاحظه کلیدی ضرورت دارد.
۱. اولویت حضور جمعی بر حضور بخشی: مقاومت «رسالتی عمومی» است، نه وظیفه‌ای محدود به قشری خاص. سهم‌پذیری همگانی سبب می‌شود فشار دشمن در سطح کل جامعه توزیع شود و با کاهش بار وارد بر هسته‌های مرکزی، ضریب نفوذ و پایداری مقاومت افزایش یابد.
 ۲. حضور کامل در برابر حضور ناقص (تناسب مقاومت): ساختار جامعه باید متناسب با نوع تهدید، واکنش نشان دهد. بر اساس این اصل، اگر تهدیدی در حوزه‌ای نوین (مانند فضای سایبری یا

فناوری) بروز کند، جامعه باید به صورت تخصصی و حرفه‌ای در همان عرصه به رویارویی برخیزد. غفلت از این تناسب، به ایجاد «جامعه آسیب‌پذیر» منجر می‌شود؛ جامعه‌ای که به رغم توانمندی‌های عمومی، در برابر حملات هدفمند و تخصصی فاقد قدرت دفاعی است.

۳. مشارکت مکمل در برابر مشارکت معارض: از آنجا که جامعه از عناصر گوناگونی تشکیل شده است، مقاومت باید بر پایه «مدیریت تفاوت‌ها» استوار شود نه یکسان‌سازی اجباری. در «جامعه مرصوص»، تفاوت‌های ساختاری و سلیقه‌ای به جای تقابل، به صورت مکمل رفتار می‌کند. این تکثر هماهنگ و تقسیم صحیح نقش‌ها، سازه‌ای واحد و نفوذناپذیر در برابر نظام سلطه ایجاد می‌کند که از حداکثر ظرفیت‌های گوناگون ملی بهره می‌برد.

۴. سلامت

سلامت اجتماعی و اقتصادی، محور بنیادین تاب‌آوری در برابر نظام سلطه است. بر اساس این ایده، هرگونه خلل، فساد یا ناهنجاری درونی، نه تنها قدرت ملی را فرسایش می‌دهد، بلکه با ایجاد روزنه‌های نفوذ، زمینه سوء استفاده دشمن را فراهم می‌سازد. سلامت در این الگو دو بُعد اصلی دارد. بُعد ایجابی، شامل فضیلت‌هایی مانند قناعت، خلوص، اعتماد متقابل، صبوری، صداقت و امیدواری است که با تولید قدرت نرم، جامعه را در مقاومت فعال‌تر می‌کند. بُعد سلبی نیز شامل پرهیز از فقر، نفاق، فساد، پیمان‌شکنی، اضطراب و وابستگی به هوی و هوس است که از آسیب‌پذیری ساختار جلوگیری می‌کند.

تحقق این سلامت بر اساس «نظریه عهد»، سبب جلب حمایت الهی و شکل‌گیری «قدرت برآمده از جماعت» می‌شود. برای ایجاد این قدرت، شش سازوکار راهبردی تعریف شده است.

۱. امر به معروف و نهی از منکر: این سازوکار با صیانت از سلامت جمعی، از تفرقه و زوال قدرت جلوگیری می‌کند. در حالی که مراتب قلبی آن عمومی است، سطوح عملیاتی آن امری تخصصی تلقی می‌شود که نیازمند مهارت و تحلیل است.

۲. شورا: قرآن کریم شورا را فرهنگ راهبردی برای استحکام کارها معرفی می‌کند. این سازوکار با تقویت تعلق خاطر جمعی و مشارکت در تصمیم‌سازی، پشتیبانی اجتماعی از نظام سیاسی را در برابر چالش‌ها تضمین می‌کند.

۳. مسئولیت‌پذیری عمومی: در منطق اسلامی، تمام آحاد جامعه نسبت به سرنوشت یکدیگر مسئول هستند. این حساسیت اجتماعی، هر فرد را به عنصری فعال در پدافند غیر عامل تبدیل می‌کند و سبب تقویت بنیه دفاعی جامعه در برابر تهدیدات خارجی می‌شود.

۴. تعاون (همکاری): تعاون، جنبه اجرایی مسئولیت‌پذیری است. همکاری در کارهای خیر و رفع نیازهای عمومی، وحدت داخلی را تقویت می‌کند و قدرت اجتماعی را به پشوانه‌ای برای قدرت سیاسی در تقابل با دشمن بدل می‌سازد.

۵. اخوت (برادری): اخوت غایت یکپارچگی است که با حذف «غیریت» و تقویت حس «خودی‌بودن»، گسست‌های سیاسی را ترمیم می‌کند. این پیوند عمیق، جامعه را به پیکره‌ای واحد تبدیل می‌کند که از توان رویارویی بسیار بیشتری برخوردار است.

۶. حسبه: این اصل بر نظارت بر حوزه‌هایی تأکید می‌کند که دارای تأثیرات عمومی (مانند بازار و امنیت شهری) هستند. ایجاد نظامی مؤثر در حسبه، نه تنها به بهبود ثبات اقتصادی کمک می‌کند، بلکه با صیانت از حقوق عمومی، بنیان‌های اخلاقی جامعه را در شرایط بحران محافظت می‌کند.

۵. آگاهی اجتماعی

آگاهی اجتماعی در دوران معاصر، پیش‌شرط اصلی هرگونه الگوی مقاومت است؛ چرا که نوع و سطح دانش جامعه، به‌طور مستقیم تعیین‌کننده توان ایستادگی در برابر تهدیدات است. آگاهی، افزون بر ترسیم درک صحیح چالش‌ها، انگیزه و انرژی لازم برای رویارویی را تولید می‌کند. در این چارچوب، دو ویژگی کلیدی برای سنجش آگاهی تعریف می‌شود.

۱. دامنه آگاهی (گستره اطلاعات): این ویژگی به میزان دسترسی عمومی به داده‌ها و اخبار اشاره می‌کند. در نقطه مقابل، پدیده «جهل» قرار دارد که با ایجاد بی‌تفاوتی و تحلیل نادرست، کارایی مقاومت را مخدوش می‌کند. برای دستیابی به مقاومت حداکثری، مبارزه با جهل و فراهم کردن بسترهای آزاد اطلاع‌رسانی ضرورتی راهبردی است تا جامعه بتواند نسبت به بحران‌ها واکنش به‌موقع نشان دهد.

۲. عمق آگاهی (کیفیت فهم): صرف داشتن اطلاعات برای مقاومت کافی نیست؛ بلکه «کیفیت دانستن» و سلامت محتوایی آگاهی است که قدرت ایستادگی می‌آفریند. عمق آگاهی به‌معنای تبدیل دانش به «فهم» و «بصیرت» است. جامعه‌ای که از فهم عمیق برخوردار باشد، نه تنها منفعل نمی‌شود، بلکه می‌تواند راهبردهای پیچیده دشمن را تحلیل و خنثی کند.

در سطوح ابتدایی مقاومت، آگاهی بخشی بیشتر جنبه سلبی دارد و هدف آن تنها «غفلت زدایی» و بیدارکردن جامعه است. اما در الگوی مقاومت حداکثری، آگاهی به یک ویژگی عمومی و ریشه دار تبدیل می شود که بر استدلال، تحلیل و عقلانیت مبتنی است. تقویت عقلانیت اجتماعی سبب می شود نیروهای مردمی با اعتقادی راسخ بر مواضع خود پایداری کنند.

در این مسیر، ۱۱ شاخص معرفتی برای تحقق تعقل در جامعه مقاوم تعریف شده، که عبارت است از: علم، عهد، نظر (تأمل)، یقظه (بیداری)، مره (بصیرت نافذ)، استنباط، یقین، عزم، هم (اراده عملی)، استمتاع (بهره مندی از دانش) و لب (عقل خالص) که ارتقای این شاخص ها، آگاهی را از ابزاری ساده به «ساختار دفاعی نفوذناپذیر» تبدیل می کند که مانع از تضعیف انسجام اجتماعی در شرایط بحرانی می شود.

۶. وزانت

وزانت اجتماعی رابطه ای مستقیم و تعیین کننده با توان تاب آوری نظام دارد. جامعه ای که از «سنگینی» و اعتبار کافی برخوردار باشد، در برابر تکانه های خارجی ایستادگی می کند، اما کاهش این وزانت، جامعه را به سمت سبکی، تزلزل و سرانجام تسلیم در برابر فشارها سوق می دهد. وزانت در این چارچوب نظری از طریق دو دسته مفاهیم راهبردی تبیین می شود.

۱. مؤلفه های اثباتی و مثبت (عوامل اقتدارساز): این مفاهیم، بنیان های قدرت و هیبت جامعه مقاوم را شکل می دهند. «ثقل» به معنای سنگینی ارزشی و معنوی است؛ همان گونه که در قرآن کریم عمل حق، «سنگین» و مایه رستگاری توصیف شده است. «جلال و اکرام» دلالت بر بزرگی و منزلت جامعه دارد که به طور مستقیم بر انگیزه پایداری می افزاید. «وقار» نوعی سنگینی برخاسته از پابندی به اصول و قواعد است که برای جامعه «هیبت» می آفریند و مانع تعرض دشمنان می شود. «عزت» عامل رفعت و نفوذناپذیری است که بازیگر را در برابر قوای مهاجم، توانمند و مستحکم می سازد. «عب» نشان دهنده وزن و ارزش راهبردی است که سبب می شود جامعه در معادلات قدرت، بازیگری مؤثر و غیرقابل چشم پوشی باشد. «ارهاب» به معنای بازدارندگی مستقل است؛ وضعیتی که در آن جامعه برای تأمین امنیت خود به دیگران وابسته نیست.

۲. مؤلفه های سلبی و منفی (عوامل فرساینده): این مفاهیم، هشدارهایی است که جامعه را از لغزیدن به ورطه «سبکی» و فروپاشی برحذر می دارد. «ذلت و دخر» دلالت بر خواری و پستی دارند که روح مقاومت را از بین می برد. «هون» رفتاری که سبب تحقیر جامعه می شود و با انسجام اجتماعی در

تضاد است. «کبت» خواری ناشی از شکست و تسلیم شدن در برابر اراده دشمن است. «کین» ذلت درونی و روانی است که سبب می شود بازیگر از آرمان های خود عقب نشینی کند و دچار خودکم بینی راهبردی شود.

در مجموع، تقویت وزانت اجتماعی به معنای صیانت از «عزت ملی» و ایجاد «هویت بازدارنده» است تا هزینه های تهاجم برای نظام سلطه به شدت افزایش یابد.

مفهوم حکمرانی به مثابه ناوبری و هدایت آگاهانه جامعه، پیوندی ارگانیک با نظریه ساخت اجتماعی مقاومت دارد؛ چرا که اگر حکمرانی را فرایند ساماندهی امور جمعی میان کنشگران گوناگون بدانیم، مقاومت ساختاری در واقع تضمین کننده پایداری این مسیر در تلاطم های ناشی از تحریم و سلطه است. در این چارچوب، حکمرانی تنها یک کنش دولتی نیست، بلکه شبکه ای از روابط میان بازیگران رسمی و غیر رسمی است که از طریق رکن «مبنای»، لنگرگاه ثبات جامعه را در خودباوری و استقلال راهبردی بنا می کند. هنگامی که نظام حکمرانی موفق می شود با تکیه بر «آگاهی اجتماعی»، فهم مشترکی از تهدیدات میان مردم و نهادها ایجاد کند، در واقع ناوبری کشتی جامعه را از امر دستوری و قهری به عزم داوطلبانه و اقناعی تبدیل کرده است که در آن، هر کنشگر نقش خود را در تقویت تاب آوری ملی به درستی ایفا می کند.

این پیوند در سازوکارهای «یکپارچگی و مشارکت» به اوج خود می رسد؛ جایی که حکمرانی با مدیریت تضادها و هماهنگ سازی توانمندی های گوناگون، فشارهای وارد از سوی نظام سلطه را در کل بدنه اجتماعی توزیع می کند و مانع شکستن ستون های اصلی قدرت می شود. در واقع، سلامت ساختاری و وزانت ملی که در نظریه مقاومت بر آن ها تأکید شده، همان اعتبار و مشروعیتی است که به حکمرانی اجازه می دهد حتی در سخت ترین شرایط محاصره اقتصادی، از فروپاشی درونی جلوگیری کند. بدین ترتیب، حکمرانی مقاومتی فرایندی پویا است که با صیانت از عزت و وقار ملی، تهدیدات خارجی را نه تنها خنثی می کند، بلکه به بستری برای شکوفایی ظرفیت های درونی و تبدیل چالش ها به فرصت های راهبردی بدل می سازد.

مقایسه تطبیقی نظریه ساخت اجتماعی مقاومت با دیگر نظریات

نظریه ساخت اجتماعی مقاومت در مقایسه با مکاتب کلاسیک و مدرن روابط بین الملل، رویکردی «درونزا» و «چندبعدی» را برگزیده است که آن را از تک بعدی نگری رها می سازد. در تقابل با

واقع‌گرایی (رنالیسم) که مقاومت را تنها ابزاری عقلانی برای بقا و موازنه قدرت مادی (نظامی - اقتصادی) در محیطی آنارشیک می‌بیند (والتز، ۱۹۷۹؛ مرشایمر، ۲۰۰۱)، نظریه ساخت اجتماعی، مقاومت را به ارکان درونی جامعه مانند «سلامت»، «آگاهی» و «وزانت» پیوند می‌زند. در واقع، در حالی که رنالیسم بر «قدرت بر سخت‌افزار» تأکید می‌کند، این نظریه بر «قدرت برآمده از جماعت» و استحکام پیوندهای اجتماعی متمرکز است.

در مقایسه با ساختارگرایی و نظریه وابستگی، که مقاومت را واکنشی ناگزیر به نظام استثمارگر سرمایه‌داری و نبرد برای خروج از چرخه مرکز - پیرامون می‌دانند (سمیر امین، ۱۹۷۶؛ سویز، ۱۹۷۴)، نظریه ساخت اجتماعی مقاومت به جای تمرکز صرف بر «تغییر ساختار بین‌المللی»، بر «اصلاح ساختار داخلی» تأکید می‌کند. اگر وابستگی بر «جایگزینی واردات» اصرار دارد، نظریه افتخاری بر «مبنای گروهی» و «اتکاء به ظرفیت‌های درونی» پای می‌فشارد که ریشه در هویت و خودکفایی راهبردی دارد و مقاومت را از مبارزه اقتصادی به پایداری هویتی - اجتماعی ارتقا می‌دهد.

از دید نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت)، مقاومت با هدف «رهایی‌بخشی» و از طریق «تحول شناختی» و «گفت‌وگوی عمومی» تعریف می‌شود (مرادی و هلالات، ۱۴۰۳؛ فریرا، ۲۰۱۸). این نگاه با رکن «آگاهی اجتماعی» در نظریه ساخت اجتماعی هم‌پوشانی دارد؛ با این تفاوت که نظریه ساخت اجتماعی برای خروج از بن‌بست بحث‌های تنها ذهنی و انتزاعی - که بیشتر در لایه‌های نظری باقی می‌ماند - آگاهی را با مفاهیم انضمامی‌تری چون «یکپارچگی ساختاری» و «مشارکت فعال» پیوند می‌زند. در واقع، در حالی که نظریه انتقادی بر نقد ذهنی وضعیت موجود تمرکز دارد، نظریه ساخت اجتماعی با تأکید بر «عینیت‌بخشی به ذهنیت»، کوشش می‌کند تا ادراک جمعی از تهدید را به الگوی عملیاتی و نظام‌مند تبدیل کند؛ به‌طوری که مقاومت از یک میل درونی به ساختاری نهادمند و کنش هماهنگ اجتماعی برای مدیریت تهدیدات تبدیل شود؛ همچنین، در حالی که نظریه انتقادی بر «مشروعیت‌زدایی از سلطه» تأکید دارد، نظریه ساخت اجتماعی بر «تولید وزانت و هیبت» تمرکز می‌کند تا دشمن حتی فکر تهاجم را از سر خارج کند.

سرانجام، در رویارویی با پس‌اساختارگرایی و سازه‌انگاری (هویت‌گرایی) که بر نقش زبان، هنجارها و برداشت‌های مشترک در شکل‌دهی به هویت مقاومت تأکید دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۳؛ اسماعیلی، ۱۴۰۴)، نظریه ساخت اجتماعی مقاومت در عمل این مفاهیم را «بومی‌سازی» و «عملیاتی» کرده است. برای مثال، مفهوم «اخوت» و «تعاون» در این نظریه، همان برداشت‌های مشترکی است که

سازهانگاران از آن سخن می‌گویند، اما اینجا در قالب رکن امنیتی - دفاعی (سلامت اجتماعی) برای تولید قدرت نرم تعریف شده است؛ همچنین، برخلاف پساساختارگرایی که ممکن است در نسبیت‌گرایی متوقف شود، این نظریه با تأکید بر «مبناگرایی»، چارچوب ارزشی محکمی (اسلامی - ملی) برای جهت‌دهی به حرکت جامعه ترسیم می‌کند.

جدول ۲. مقایسه تطبیقی مفاهیم اساسی در نظریه ساخت اجتماعی مقاومت و نظریه‌های جریان اصلی و انتقادی

روابط بین‌الملل

شاخص مقایسه	نظریه ساخت اجتماعی مقاومت	پساساختارگرایی و سازهانگاری	نظریه انتقادی (فرانکفورت)	ساختارگرایی و وابستگی	واقع‌گرایی (رنالیسم)
هستی‌شناسی (واقعیت چیست؟)	جامعه‌محور؛ واقعیت محصول استحکام پیوندهای درونی و ایمان جمعی است.	معناگرا؛ واقعیت محصول زبان، هنجارها و هویت‌ها است.	تاریخ‌مند؛ واقعیت برساخته‌ای از روابط سلطه در طول زمان است.	ساختارگرا؛ واقعیت محصول نظام سرمایه‌داری جهانی است.	مادی‌گرا؛ قدرت بر پایه توان نظامی و اقتصادی است.
مرجع و کنشگر اصلی	کل پیکره جامعه (مردم به‌مثابه بنای مرصوص)	کنشگران گفتگامی و هویت‌های متکثر	نخبگان فکری و جنبش‌های اجتماعی رهایی‌بخش	طبقات اقتصادی و نظام‌های جهانی (مرکز - پیرامون)	دولت (دولت‌محور)
ماهیت مقاومت	ارتقای تدریجی توان درونی برای تبدیل تهدید به فرصت	بازخوانی هویت و تغییر در هنجارهای مسلط	تلاشی برای رهایی‌بخشی و آگاهی از سلطه	مبارزه با استثمار و قطع وابستگی ساختاری	واکنش عقلایی برای بقا و موازنه قوا
منشأ قدرت و توانمندی	قدرت برآمده از جماعت (سلامت،)	قدرت هنجاری و مشروعیت بین‌المللی	قدرت نرم ناشی از تحول شناختی	استقلال اقتصادی و	قدرت سخت (نظامی،)

جغرافیایی و جمعیت	خودکفایی در تولید	و عقلانیت ارتباطی		یکپارچگی و (وزانت)	
اخلاق تابع ضرورت‌های قدرت و بقا است.	اخلاق در گرو عدالت اقتصادی و نفی طبقات است.	اخلاق هنجاری و بازگشت به عدالت جهانی	اخلاق بر پایه احترام به تنوع و تکثر هویت‌ها است.	اخلاق مبنای پایداری (اصول اسلامی، اخوت و صدق)	جایگاه اخلاق و ارزش
موازنه قوا و بازدارندگی مادی	جایگزینی واردات و ملی‌سازی منابع	ترویج گفت‌وگوی عمومی و مشروعیت‌زدایی از سلطه	تغییر انگاره‌ها و بازنمایی جدید از خود	استحکام ارکان شش‌گانه (مبناگرایی، مشارکت، آگاهی و...)	راهبرد کلیدی
آگاهی به معنای محاسبه دقیق تهدیدات دشمن	آگاهی طبقاتی و شناخت ریشه‌های استعمار	آگاهی رهایی‌بخش و نقد مدرنیته	آگاهی گفتمانی و شناخت رابطه قدرت - دانش	آگاهی عمیق و عقلانی برای تولید انرژی اقدام	نقش آگاهی
تهدید، امری همیشگی است که باید با آن مقابله کرد.	تهدید، برآمده از ساختار ناعادلانه بازار جهانی است.	تهدید، ناشی از بسته‌شدن فضای گفت‌وگو و سلطه است.	تهدید، محصول بازنمایی‌های زبانی و غیریت‌سازی است.	تهدید، محركی برای تقویت قوت درونی و دستیابی به منزلت	نگاه به تهدید

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این پژوهش به این استنتاج بنیادین دست یافت که در نظام سیاسی اسلام، «مقاومت» نه تاکتیک دفاعی موقت در زمان بحران، بلکه جوهره و رکن رکن حکمرانی به‌شمار می‌رود. مقایسه تطبیقی میان مکاتب کلاسیک روابط بین‌الملل با نظریه «ساخت اجتماعی مقاومت» نشان می‌دهد که الگوهای غربی مانند واقع‌گرایی یا نظریه وابستگی، به دلیل نگاه تک‌بعدی (مادی یا ساختاری)، از درک واقعیت

قدرت در جوامع ایمانی ناتوان هستند. در حکمرانی اسلامی، مقاومت به معنای پویایی درونی نظام برای صیانت از حق و عدالت است که در آن، مرجع امنیت از قدرت نظامی صرف به «استحکام ساختار اجتماعی» تغییر می‌یابد.

نوآوری راهبردی این پژوهش در تبیین این نکته نهفته است که حکمرانی اسلامی تنها زمانی می‌تواند در برابر فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل پایداری کند که ارکان شش‌گانه مقاومت‌افزایی را در بطن مدیریت کلان خود نهادینه سازد. تقویت مبنای گروهی (اتکاء به ظرفیت‌های وحیانی و درونی)، ارتقای سلامت اجتماعی (مبارزه با فساد و نفاق) و تعمیق آگاهی و بصیرت عمومی، ستون‌های اصلی این الگو هستند که برخلاف الگوهای امنیت غربی، قدرت را از درون می‌جوشانند. سرانجام، این مطالعه ثابت کرد که راهبرد اصلی حکمرانی در جهان اسلام برای عبور از نظم هژمونیک فعلی، نه سازش و نه انزوای صرف، بلکه بازگشت به الگوی «جامعه مرصوص» است. پیشنهاد نهایی پژوهش این است که سیاست‌گذاران با بازتعریف مفاهیم قدرت بر پایه «وزانت و عزت اسلامی»، مقاومت را به مثابه سازوکاری پیش‌دستانه در فرایندهای تصمیم‌گیری وارد کنند. تنها در این صورت است که دولت اسلامی می‌تواند با تبدیل هر تهدید به فرصتی برای تعالی، به لایه «کنترل تهدید» و «تولید هیبت» دست یابد و به عنوان بازیگر مستقل و الهام‌بخش، نظم عادلانه نوینی را در عرصه جهانی پایه‌گذاری کند.

فهرست منابع

قرآن کریم

- امام خامنه‌ای، سید علی. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی). بازیابی در: Khamenei.ir.
- ابراهیمی‌فر، طاهره و منوری، علی (۱۳۹۱). درآمدی بر بازشناسی مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل: چشم‌اندازها و گونه‌ها، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، ش ۱۸: ۵-۲۲.
- اسدی، علی اکبر (۱۳۸۹). رئالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی، *فصلنامه راهبرد*، ۱۹ (۳۷): ۲۲۳-۲۵۲.
- اسماعیلی، مصطفی؛ موسوی، عبدالعظیم و منتظری، مصطفی (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی مفاهیم اساسی در نظریه مقاومت و نظریه‌های واقع‌گرا، ساختارگرا و پسا ساختارگرا، *نظریه‌پردازی راهبردی*، ۴ (۱۲): ۲۳-۴۸.
- افتخاری، اصغر (۱۳۹۹). مقاومت در اسلام؛ نظریه و الگو، تهران: اندیشه سازان نور.
- آبرکرامی، نیکولاس؛ ترنر، برایان و هیل، استفن (۱۳۳۷). *فرهنگ جامعه‌شناسی*، تهران: شرکت چاپ پخش سهامی خاص.
- پوستین‌چی، زهره و متقی، ابراهیم (۱۳۹۰). زبان سیاسی مقاومت اسلامی در سیاست بین‌الملل، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱ (۱): ۹۷-۱۳۰.
- تاجیک، محمدرضا و مسعودی، عارف (۱۳۹۸). نظریه مقاومت در اندیشه مشروطه‌خواهی جدید، *فصلنامه پژوهش سیاست نظری*، ش ۲۶: ۲۱۹-۱۹۵.
- حسین‌زاده راد، کاوه (۱۳۸۸). آیا مقاومت در برابر قدرت امکان‌پذیر است؟ *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، ش ۸: ۱۱۹-۱۲۸.
- داودی، علی اصغر (۱۳۹۱). امنیت از نگاه مکتب سازه‌انگاری، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، ش ۱۶: ۲۹-۵۰.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۵ (۲): ۱۴۲-۱۱۱.
- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، کتابخانه مدرسه فقاقت.
- عباسی، مجید و محمودزاده، فاطمه (۱۴۰۱). تحلیلی بر حمایت ایدئولوژیک ایران از محور مقاومت اسلامی در غرب آسیا، *فصلنامه علمی مطالعات دفاع مقدس*، ۲ (۳۰): ۱۱۵-۱۳۴.
- فوکو، میشل (۱۴۰۱). *ایران روح یک جهان بی‌روح*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

- قادری کنگاوری، روح‌الله (۱۳۹۴). *نظریه مقاومت و نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل*، تهران: نشر مخاطب.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و محمودی کیا، محمد (۱۳۹۶). *مطالعات مقایسه‌ای کنشگر انتقادی هنجارگرا با نظریه سیاست خارجی امام خمینی (ره)*، جستارهای سیاسی معاصر، ۸ (۱): ۹۱-۱۱۵.
- قرشی بنایی، سید علی اکبر (۱۳۰۷). *قاموس قرآن*، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گیل، استفن (۱۳۸۵). *جهانی‌شدن، تمدن بازاری‌نگر و نولیبرالیسم انضباط‌آفرین؛ در مفاهیم اساسی روابط بین‌الملل: مارکسیسم*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۳). *دوستی در قرآن و حدیث*، قم: دارالحدیث.
- مخدومی، احمد؛ جوانعلی آذر، مرتضی و امامی، سیدمجتبی (۱۴۰۳). *تحلیل مفهوم حکمرانی و نظام‌سازی فقهی؛ به سوی چارچوبی برای اداره عمومی اسلامی*، فصلنامه اندیشه مدیریت راهبردی، ۱۸ (۴۰): ۱۹۳-۲۳۲.
- مرادی، عبدالله و هالالت، عماد (۱۴۰۳). *بررسی تطبیقی مبانی فرا نظری، ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه در اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت*، فصلنامه رهنمون انقلاب اسلامی، ۱ (۲): ۱۱۹-۱۵۴.
- مسعودی، حیدرعلی (۱۳۹۵). *پساساختارگرایی و تحول در دانش روابط بین‌الملل*، مجله سیاست جهانی، ۵ (۳): ۲۱۹-۲۴۸.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۳). *رویکردهای معنایی در روابط بین‌الملل و تأثیر آن‌ها در تحلیل سیاست خارجی*، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی بین‌الملل، ۵ (۳۸): ۸۵-۴۹.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- معین، محمد (۱۳۸۱). *فرهنگ معین*، تهران: کتاب راه نو.
- منتظری، مصطفی و سلیمانیان، حسنعلی (۱۴۰۱). *دکترین مقاومت در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)*، نشریه علمی مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۹ (۶۹): ۷-۲۶.
- مورگنتا، هانس. جی (۱۳۸۹). *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- نصیری، قدیر (۱۳۸۰). *نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نوابخش، مهرداد و کریمی، فاروق (۱۳۹۹). *واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو*، فصلنامه مطالعات سیاسی، ش ۴۷: ۶۴-۴۹.
- یاراحمدیان، سید مهدی و سلطانی رنانی، سید مهدی (۱۳۹۵). *بررسی تطبیقی مؤلفه‌های اخلاقی نظریه انتقادی فرانکفورت با نظریه اسلامی، اخلاق*، ۶ (۲۱): ۸۹-۱۲۳.

References

- Ferreira, Marcos (2018). Introducing Critical Theory in International Relations, **E-International Relations**, Available at: <https://www.eir.info/pdf/72788>.
- Guba, E.G, & Lincoln, Y.S (1994). **Competing paradigms in qualitative research**, In **N.K Denzin & Y.S Lincoln (Eds.)**, Handbook of qualitative research, CA: Sage.
- Jack Knight & James Johnson (2014). **The Priority of Democracy: Political Consequences of Pragmatism**, Princeton University Press.
- Estlund, David (2007). **Democratic Authority: A Philosophical Framework**, Princeton University Press
- Michael Hardt & Antonio Negri (2000). **Empire**, Harvard University Press.
- Wolfe, Alan (1979). **The Limits of Legitimacy: Political Contradictions of Contemporary Capitalism**, Free Press / Macmillan.
- Kenneth Waltz (1979). **Theory of International Politics**, Addison-Wesley.
- Stephen M. Walt (1987). **The Origins of Alliances**, Cornell University Press.
- John Mearsheimer (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**, W. W. Norton & Company.
- Steven L. Lamy (2001). **The Globalization of World Politics**, Contemporary Mainstream Approaches: Neo-Realism and Neo-Liberalism, Oxford University Press.
- Robert Gilpin (1981). **War and Change in World Politics**, Cambridge University Press.
- Robert Keohane & Joseph Nye (1977). **Power and Interdependence: World Politics in Transition**, Little, Brown and Company.
- Charles King (2009).
- Francis Fukuyama (1992). **The End of History and the Last Man**, Free Press.
- Michel Foucault (1978). **Security, Territory, Population**.
- David Estlund (2007). **Democratic Authority: A Philosophical Framework**, Princeton University Press.
- Trachtenberg, Marc (2003), The Question of Realism, **Security Studies**, Vol. 13, No.1, Pages 156-194.
- Lynn, L. E., Jr. (2010). **Governance. Foundations of Public Administration**. American Society for Public Administration (ASPA).

COPYRIGHTS

© 2024 by the authors. Published by The National Defense University. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

